

امام حسین و جریان های بازدارنده

<?xml encoding="UTF-8">

مدخل

با فرا رسیدن مرگ معاویه و آغاز حکومت غاصبانه یزید، وی از استانداران و فرمانداران شهرها و نواحی خواست تا برای شروعت حکومتش از مردم، بویژه از ابی عبدالله الحسین علیه السلام، بیعت بگیرند .

امام از همان اول نه تنها زیر بار چنین ذلتی نرفت، بلکه مخالفت خود را با این حکومت اعلام داشت و در یک پیام بسیار روشن و سرنوشت ساز، فرمود:

«و یزید رجل شارب الخمر و قاتل النفس المحترمة معلى بالفسق و مثلى لایبیاع مثله (1) ؛ یزید، مردی است شرابخوار که دستش به خون افراد بی گناه آلوده گردیده و آشکارا مرتکب فسق و فجور می گردد، و همانند من با چنین فردی بیعت نمی کند .»

پس از اعلام این نظر از سوی امام حسین علیه السلام، بویژه بعد از هجرت حضرت به مکه و از آنجا به عراق، افراد و گروه های زیادی با امام تماس گرفته تا وی را از این حرکت باز دارند . اما امام حسین علیه السلام با شنیدن سخنان آنها، به هریک به فراخور حالش، پاسخ مناسب را می داد .

نوشته حاضر، بررسی کوتاه و گذرایی بر این گفت و گوهاست، که در چند بخش تنظیم و تقدیم خوانندگان گردیده است .

ناصران کیانند و چند نفر بودند؟

این پیشنهاد کنندگان - که شاید تعدادشان به بیست نفر نرسد - به ترتیب عبارت بودند از:

ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم)، عبدالله بن عباس (عموزاده امیرمؤمنان)، محمد بن حنفیه (برادر امام)، عبدالله بن جعفر (عموزاده امام حسین علیه السلام)، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، عمرو بن سعید، یحیی بن سعید، مروان بن حکم، عبدالله بن مطیع، سعید بن مسیب، مسور بن مخرمه، ابوبکر مخزومی، عبدالله بن جعد، جابر بن عبدالله، ابوواقد لیثی، ابوسلمه و . . . بودند .

این پیشنهادکنندگان از گروه ها، شخصیت ها و گرایش های گوناگونی بودند: برخی، از خویشان امام همانند محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس؛ عده ای، از صحابه و یاران با سابقه و با اخلاص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همانند جابر بن عبدالله انصاری؛ بعضی، از چهره های عافیت طلب همانند عبدالله بن عمر؛ تعدادی، از ناصران ناآگاه به زمان، همانند محمد بن حنفیه و یا عبدالله بن جعفر؛ گروهی، از دشمنان همانند مروان بن حکم و عمرو بن سعید و یحیی بن سعید و عبدالله بن زبیر و دسته ای نیز از هواداران یزید بودند مثل ابوواقد لیثی .

بازدارندگان، چه اهدافی را دنبال می کردند؟

هریک از این افراد با پیشنهاد خود، اهداف خاصی را دنبال می کردند؛ منابع تاریخی و روایی به نقل برخی از آن موارد اشاره نموده است که عبارتند از:

1. برخی از روی دلسوزی و چون نگران سلامتی امام بودند، از وی خواستند تا از سفر کردن به عراق اکیدا خودداری ورزد.

2. دسته ای فراهم نبودن شرایط قیام را مطرح کرده و مصلحت را در چنین کاری نمی دیدند.

3. گروهی طرفدار حکومت بنی امیه بودند و یا به همکاری با بنی امیه متهم بودند؛ لذا از حرکت امام حسین علیه السلام جلوگیری می کردند.

با این بیان، به جز دشمنان اهل بیت علیهم السلام و هواداران بنی امیه که یقینا سوء نیت داشتند، بقیه افراد یا به قصد فرار از مسئولیت دینی و عدم همراهی با امام و یا برای ترس از جان خود، پیشنهاد خودداری از قیام می دادند.

و اما خویشان امام که شبیه همکاری و هواداری در آنها نمی باشد، بدون شک پیشنهاد آنها را باید بر عدم آگاهی از اوضاع جدید حاکم بر کشور، حمل نمود.

چه مسائلی را مطرح می کردند؟

در این که این ناصحان چه مسائلی را با امام مطرح می کردند و بر آن اصرار می ورزیدند، سخن فراوان است و نمونه ها بسیار؛ اما به جهت رعایت اختصار، به چند نمونه بسنده می کنیم:

1. بیعت با یزید و پذیرفتن حکومت او اولین کسی که این پیشنهاد را به امام مطرح کرد، مروان بن حکم بود؛ وی پس از این که در جلسه احضاریه امام به کاخ استانداری ولید، موفق به اعمال نظر خود نشد و نتوانست از امام برای یزید بیعت بگیرد، روز دیگر بعد از ملاقات با امام حسین علیه السلام، به حضرت پیشنهاد صلح و بیعت را می دهد.

ابن اعثم کوفی می نویسد:

صبح روزی که امام حسین علیه السلام را برای بیعت به کاخ استانداری احضار کرده بودند، حضرت از خانه بیرون آمد تا اخبار را پی گیری کند، که ناگهان به مروان بن حکم در راه برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! من خیرخواه تو هستم؛ بیا و از من اطاعت نموده، سخنم را گوش کن که صلاح تو در این است. امام فرمود: آن چیست؟ بگو تا بشنوم. مروان گفت: پیشنهاد می کنم که با امیرمؤمنان یزید بیعت کن، که به نفع دین و دنیای تو می باشد. (2)

2. صلح و سازش با یزید برخی دیگر همانند عبدالله بن عمر بن خطاب با دادن پیشنهاد صلح و سازش، از امام حسین علیه السلام می خواستند که دست به اقدامی علیه نظام حاکم نزنند. عبدالله در ملاقاتی که با امام داشت، اظهار داشت:

اباعبدالله! خدا تو را رحمت کند، بترس! تو که از دشمنی و ستم مردم این دیار با خودتان آگاهی. این مردم با یزید بن معاویه بیعت کرده اند. من نگرانم که به سبب این پول های زرد و سفید، به او گرایش یافته، تو را بکشند و به خاطر تو، مردم زیادی کشته شوند! من از رسول خدا شنیدم که فرمود: «حسین کشته می شود، اگر او را بکشند و

تنها گذارند و یاری نرسانند، خدا تا قیامت آنان را خوار خواهد کرد. « اندرز می دهم همچون مردم سازش کنی چنان که قبلا برای معاویه صبر کردی، شکبیا باش؛ امید است خدا میان تو و این قوم ستمگر داوری کند . . . (3) مورخان شبیه به همین پیشنهاد را به جابر بن عبدالله انصاری نسبت داده اند که وی به نزد امام آمده، عرض می کند: تو فرزند رسول خدا و یکی از دو نوه اوهستی؛ چاره ای نمی بینم جز آن که همچون برادرت صلح کنی، که او کامروا و درستکار بود . (4)

اما با دقت و مطالعه در زندگی جابر، انتساب این مطالب به وی، صحیح به نظر نمی رسد .

3 . اقامت در سرزمین های دور برخی دیگر همانند محمد بن حنفیه از روی دلسوزی، به فاصله گرفتن از یزید و رفتن به شهرهای دور از تحت نفوذ دستگاه غاصبانه بنی امیه، توصیه می کردند . مورخان نوشته اند که پس از تصمیم قطعی امام، مبنی بر خروج از مدینه و وداع با قبر جد و مادر و برادر خود، به خانه بازگشت؛ هنگام صبح برادرش محمد بن حنفیه نزد او آمده، عرض کرد: برادرم! جانم به فدایت، تو محبوب ترین و عزیزترین مردم نزد من هستی، به خدا سوگند! کسی را چون تو شایسته خیرخواهی خود نمی بینم؛ زیرا تو همچون خود من و جان من و بزرگ خاندان و تکیه گاه من هستی، و پیروی ات بر من واجب است؛ زیرا خدا تو را شرافت بخشیده و از بزرگان بهشت قرار داده است . می خواهم تو را پندی دهم، آن را بپذیر .

امام حسین علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی، بگو . عرض کرد: نصیحت می کنم تا می توانی خود را از یزید بن معاویه و شهرها برهان و رسولان خود را به سوی مردم روان ساخته، آنان را به بیعت خود فراخوان . . . امام فرمود: برادر جان! کجا بروم؟ عرض کرد: به مکه برو؛ اگر آنجا برایت امن بود، این همان است که تو دوست داری و من می خواهم و گرنه، به شهرهای یمن برو که آنان یاران جد و پدر تواند و آنان مهربان ترین و با محبت ترین و مهمان نوازترین و خردمندترین مردم اند . اگر سرزمین یمن برایت امن ماند، که خوب و گرنه، به شنزارها و شکاف کوه ها رفته، از شهری به شهر دیگر کوچ کن تا ببینی کار این مردم به کجا می کشد و خدا میان تو و این قوم تبهکار داوری کند . . . (5)

4 . هشدار نسبت به نداشتن یاران صمیمی بسیاری از افرادی که امام را از رفتن به عراق نهی می کردند، برچند چیز، از جمله بر خیانت اهل کوفه و تنها گذاردن امام تکیه می کردند؛ چرا که این تجربه تلخ چند بار تکرار شده بود . و از امام می خواستند این آزموده را بار دیگر نیازماید و خود را در دام آنها گرفتار نسازد . که به دو نمونه می توان اشاره کرد:

الف) محمد بن حنفیه در آخرین ملاقات خود به امام گفت:

«یا اخی ان اهل الکوفة قد عرفت غدرهم بابیک و اخیک و قد خفت ان یکون حالک حال من مضي؛ (6) برادرم! پیمان شکنی مردم کوفه را نسبت به پدر و برادرت می دانی؛ بیم آن را دارم که با تو نیز چنین کنند!»
ب) زمانی که امام وارد مکه شد، عبدالله بن مطیع عدوی به سوی او آمده، گفت: ابا عبدالله! خدا مرا فدایت کند، کجا می روی؟ امام فرمود: اکنون آهنگ مکه دارم . چون به مکه در آمدم، صلاح بعدی کار خود را نیز از خدا می خواهم .

عبدالله بن مطیع عرض کرد: ای فرزند دخت پیامبر! خدا در این تصمیم خیرت دهد؛ ولی من از راه مشورت پندی

دارم، آن را بپذیر .

فرمود: ابن مطیع! آن چیست؟

عرض کرد: چون به مکه در آمدی، مراقب باش کوفیان فریبت ندهند؛ چرا که پدرت در آنجا کشته شد و به برادرت در آنجا زخم نیزه کاری زدند . ملازم حرم الهی باش که تو در عصرما، سرور عربی؛ به خدا! اگر تو کشته شوی، خاندانت نیز کشته خواهند شد . . . (7)

5 . بیم از کشته شدن امام گروه دیگری که از کشته شدن امام حسین علیه السلام سخت بیمناک بودند، وظیفه خود را در این می دیدند که او را از رفتن به سوی عراق بازدارند؛ چرا که او نور زمین و پرچم و نشانه ره یافتگان و پناه مؤمنان بوده که اگر آسیبی به امام می رسید، نور خدا در روی زمین خاموش گشته و مردم از این پناه بزرگ محروم می شدند، چنان چه عبدالله بن جعفر از همین جهت بیم داشت و پیش از او، ام سلمه همسر باوفای پیامبر، از کشته شدن آن حضرت هراسناک بود .

ام سلمه که علاقه زیادی به امام حسین علیه السلام داشت، در آخرین ملاقاتش با امام، گفت: «یا بنی لا تحزنی بخروجک الی العراق فانی سمعت جدک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول: یقتل ولدی الحسین بارض العراق فی ارض یقال له کربلا . . . ؛ فرزندم! مرا به رفتن به سوی عراق اندوهگین مکن . زیرا از جدت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: فرزندم حسین در سرزمین عراق، که به آن کربلا گفته می شود، شهید خواهد شد .» (8)

عبدالله بن جعفر طی نامه ای به امام چنین نوشت: «فانی مشفق علیک من هذا الوجه ان یکون فیه هلاکک و استئصال اهل بیتک ان هلکت الیوم اطفا نور الارض فانک علم المهتدین و رجاء المؤمنین . . . ؛ (9) می ترسم که تو در این سفر کشته شوی و رزدانت بینوا گشته و با کشته شدن تو، که پرچم هدایت و امید مؤمنان هستی، نور خدا خاموش گردد!»

6 . بیم شکسته شدن حرمت ها عده ای دیگر همانند عبدالله بن مطیع، امام حسین علیه السلام را بدین جهت از رفتن به سوی عراق برحذر داشت، چون می دید که پس از شهادت امام، حرمت ها شکسته خواهد شد و دستگاه حاکمه بعد از غلبه و پیروزی بر امام حسین علیه السلام نه برای اسلام حرمتی قائل می شود و نه برای فردی از مسلمانان .

بدین جهت، عبدالله بن مطیع در ملاقات با امام، عرضه می دارد:

ای ابا عبدالله! خداوند پس از تو به ما آب گوارایی ندهد، به کجا می روی؟

امام فرمود: معاویه از دنیا رفته است و نامه های زیادی، که بیشتر از یک بار شتر می باشد، از مردم کوفه به من رسیده است .

عبدالله گفت: به سوی آنها مرو؛ چرا که حرمت پدرت را رعایت نکردند، در حالی که او بهتر از تو بود . پس چگونه شان و منزلت تو را پاس خواهند داشت؟ به خدا سوگند! اگر کشته شوی، پس از تو حرمت چیزی نخواهد ماند مگر آنکه دریده شده و مباح خواهد شد . (10)

7 . پرهیز از ایجاد اختلاف و اما دستگاه حکومت امویان که رفتن امام به عراق برای آنها مشکل آفرین بود، این

حرکت را بر خلاف اراده امت و در مسیر ایجاد اختلاف و دو دستگی می دانستند . از این روی، هنگامی که امام مکه را ترک کرد، فرستادگان عمرو بن سعید به سرکردگی یحیی بن سعید، از حرکت او جلوگیری کردند و به امام گفتند: از همین جا برگرد؛ به کجا می روی؟ امام به سخنان آنان اعتنا ننمود و به راه خود ادامه داد .

فرستادگان عمرو بن سعید با یاران امام درگیر شده و با تازیانه به آنان حمله ور شدند . امام و یارانش ضمن مقاومتی شجاعانه، به شدت از وقوع درگیری پرهیز کردند و به طرف کوفه به راه خود ادامه دادند . آنها فریاد برآوردند: ای حسین! از خدا نمی ترسی که بر جماعت خروج کرده، موجب تفرقه و پراکندگی امت می شوی؟ (11)

همچنین در نامه ای که عمرو بن سعید به امام نوشته بود، به همین مساله اشاره نموده و می نویسد:

«بلغنی انک قد اعتزمت علی الشخوص الی العراق، فانی اعیزک بالله من الشقاق . . . (12) ؛ به من خبر رسیده که رهسپار عراق شده ای، به خدا پناه و واگذاری می کنم که مایه اختلاف شوی!»

8 . فراهم نبودن شرایط و نبود مصلحت در ملاقات دیگری که محمد بن حنفیه با امام داشت، بر نبود مصلحت تکیه کرده و امام را از سفر به عراق نهی کرد . ابن عساکر می نویسد:

محمد بن حنفیه، امام را در مکه دیدار نموده و اظهار کرد: امروز «قیام» به مصلحت نیست .

امام از او نپذیرفت . پس محمد فرزندان خود را بازداشت و هیچ یک را با او نفرستاد تا آنجا که امام از او ناراحت شده و فرمود: آیا فرزندان خود را به دلیل احتمال گرفتاری من، باز می داری؟ عرض کرد: چه نیازی است که تو گرفتار شوی و آنان نیز با تو گرفتار شوند! اگر چه مصیبت تو نزد ما بزرگ تر است . (13)

9 . اقامت در مکه یا یمن یکی از پیشنهادها این بوده که امام به شهر مکه و اگر مکه نا امن بود، به یمن برود . محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر از جمله کسانی بودند که از امام خواستند در مکه اقامت گزینند .

ابن عباس به امام گفت: چون تو سید و سرور حجاز و مورد احترام مکه و مدینه هستی، به عقیده من بهتر است در همین مکه اقامت گزینی . و اگر مردم عراق همان گونه که اظهار می دارند، واقعا خواستار تو هستند و مخالف حکومت یزید، بهتر است اول استاندار یزید و دشمن خویش را از شهر خود برانند، سپس تو به سوی آنان حرکت کنی . . . و اگر در خارج شدن از مکه اصرار داری، بهتر است به سوی یمن حرکت کنی؛ زیرا علاوه بر آن که پدرت در آن منطقه شیعیان زیادی دارد، نقطه ای است وسیع و دارای دژهای محکم و کوه های مرتفع و دور دست . لذا می توانی دور از قدرت حکومت به فعالیت خود ادامه دهی . . . (14)

عبدالله بن زبیر نیز شبیه همین پیشنهاد را به امام داد و گفت: اگر در مکه اقامت کنی و بخواهید امامت و پیشوایی مسلمانان را در این شهر ادامه بدهید، ما نیز با تو بیعت می کنیم و تاجایی که امکان دارد، از پشتیبانی و هم فکری با تو خودداری نخواهیم کرد . (15)

10 . پرهیز از خروج بر امام زمان بنابر نقل ابن عساکر در تاریخ دمشق: ابوسعید خدری، صحابی رسول خدا، یکی از افرادی بود که امام حسین علیه السلام را از حرکت به سوی عراق باز داشت .

وی از ابوسعید نقل کرده که گفت:

«غلبنی الحسین بن علی علیه السلام علی الخروج و قد قلت له: اتق الله فی نفسک و الزم بیتک فلا تخرج علی

امامک؛ (16) حسین بن علی در خارج شدن برما غلبه کرد، و من بودم که به او گفتم: از خدا در باره خودت بترس و ملازم منزل خود باش و بر امام خود خروج نکن .

ناگفته نماند: اگرچه مطالب را ابن عساکر نقل کرده، اما با سوابق درخشانی که از ابوسعید داریم، بسیار بعید است که وی چنین سخنی نسبت به امام حسین علیه السلام گفته باشد . و با این بیان، می توان گفت که این سخن، ساخته و پرداخته دشمنان اهل بیت علیهم السلام می باشد که می خواهند چهره او را مخدوش سازند؛ چنان که ابن عساکر نظیر همین برخورد را نسبت به جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است .

پاسخ امام حسین علیه السلام

بدون تردید هیچ فرد و شخصیت و یا گروهی در آن زمان به اندازه امام حسین، به اوضاع اسلام و مسلمانان آگاه نبوده و همچنین هیچ فردی به اندازه امام حسین علیه السلام طایفه بنی امیه - بویژه یزید - را نمی شناخته و هیچ کس به اندازه امام برای اسلام و مسلمانان دلسوزتر نبوده است .

و با این بیان می گوئیم که افراد و شخصیت های بازدارنده به جز دشمنان اهل بیت علیهم السلام و هواداران بنی امیه - آن کسانی که از طرف یزید مامور به منصرف کردن امام حسین علیه السلام شده بودند - بقیه افراد که سوء نیتی نداشتند تحقیقا بدون مطالعه اوضاع و شرایط جدید حاکم برکشور اسلامی، چنین پیشنهادهایی می کردند . آنان به خیال این که با آمدن یزید، شرایط گذشته فرقی نکرده و امام می باید همانند برادر خویش امام حسن مجتبی علیه السلام که با معاویه صلح کرد، روش سازش را بپذیرد . اما غافل از آن که به کلی شرایط عوض شده بود و این، وظیفه مسلمانان بود که می باید از امام حسین علیه السلام تبعیت نموده و همراهی کنند نه این که امام را از این حرکت عظیم بازدارند!

اینک جهت روشن شدن وضعیت جدید، به پاسخ های امام حسین علیه السلام به بازدارندگان می پردازیم:

الف) پاسخ به خویشان امام در پاسخ خویشان خود همانند ام سلمه و عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس، که از امام خواسته بودند تا از رفتن به عراق خودداری کند، سخنانی فرمود که به آنها می پردازیم:

به ام سلمه که نگران سلامتی امام بود، فرمود:

«یا امه و انا اعلم انی مقتول مذبح ظلما . . . (17) مادر! خود من بهتر از تو می دانم که از راه ظلم و ستم و از راه عداوت و دشمنی، کشته خواهم شد و سر از تنم جدا خواهد گردید .»

به محمد بن حنفیه که از امام خواسته بود در نقطه ای دوردست از یزید زندگی کند، فرمود: مثلا به عقیده تو، به کدام ناحیه بروم؟ گفت: فکر می کنم وارد شهر مکه شوی و اگر در آن شهر اطمینان نبود، از راه دشت و بیابان از شهری به شهر دیگر حرکت کنی تا وضع مردم و آینده آنها را در نظر بگیری . . .

امام فرمود: برادر! (تو که برای امتناع از بیعت یزید حرکت از شهری به شهر دیگر را پیشنهاد می کنی، این را بدان که) اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ماوایی نباشد، بازهم من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد . . . (18)

به عبدالله بن جعفر که تلاش زیادی برای برگرداندن امام حسین علیه السلام به مکه می نمود و از سوی دیگر، بر سلامتی امام بیمناک بود، فرمود: من رسول خدا را در خواب دیده ام، در این خواب به دستور وی به امر مهمی

ماموریت یافته ام که باید آن را تعقیب نمایم؛ خواه به نفع من تمام بشود یا به ضرر من . عبدالله در باره این خواب و ماموریتی که امام به آن اشاره نمود، توضیح بیشتری خواست . آن حضرت پاسخ داد: من این خواب را به کسی نگفته ام و تا زنده هستم، با کسی در میان نخواهم گذاشت . (19)

در پاسخ های متعددی که به عبدالله بن عباس در چند مرتبه گفت و گو با وی داشت، فرمود:
ای ابن عباس! نظر تو در مورد این گروه چیست؟ گروهی که فرزند پیامبر خودشان را از خانه و زندگی و محل ولادت و حرم پیامبرش بیرون کردند و به دنبال آن هستند تا خونس را بریزند؛ در حالی که نه به خدا شرک ورزیده و نه غیر از او را ولی خود قرار داده و نه کاری بر خلاف سنت رسول الله انجام داده است . (20)
و در آخرین ملاقات، حضرت به وی فرمود: ای ابن عباس! تو فرزند عموی پدرم هستی و من از زمانی که تو را شناختم، پیوسته به خیر و خوبی دستور می دادم، تو بودی که همراه پدرم و بازوی مشورتی اش بودی و او نیز با تو مشورت می کرد و تو رای صواب را به او می گفتی . من از تو می خواهم به سوی مدینه روانه شوی و اخبارت هم از من پنهان نشود . من در حرم امن الهی هستم تا زمانی که این مردم مرا دوست داشته باشند و یاری ام نمایند و اگر دست از یاری ام برداشتند، دیگران را به جای آنها برمی گزینم و به همان کلمه ای که حضرت ابراهیم خلیل در آن روزی که خواستند او را در آتش بیندازند، بر زبان آورد، پناه می برم؛ او در آن هنگام گفت: «حسبی الله و نعم الوکیل» ، پس آتش بر او گلستان شد . (21)

در پاسخ عبدالله بن زبیر - که در ظاهر از امام خواسته بود در مکه اقامت کند ولی در واقع برای بیرون رفتن امام از مکه، لحظه شماری می کرد - فرمود:
پدرم به من خبرداد که به سبب وجود قوچی در مکه، احترام آن شهر درهم شکسته خواهد شد و نمی خواهم آن قوچ، من باشم . و به خدا سوگند! اگر یک وجب دورتر از مکه کشته شوم، بهتر است از این که در داخل آن به قتل برسم و اگر دو وجب دورتر از مکه کشته شوم، بهتر است از این که در یک وجبی آن به قتل برسم . سپس فرمود: و به خدا سوگند! اگر در لانه مرغی باشم، مرا درخواهند آورد تا با کشتن من به هدف خویش برسند . و به خدا سوگند! همان گونه که قوم یهود احترام شنبه (روز مقدس) را درهم شکستند، اینها نیز احترام مرا درهم خواهند شکست . پسر زبیر! اگر من در کنار فرات دفن بشوم، برای من محبوب تر است از این که در آستانه کعبه دفن شوم . (22)

و در پاسخ محمد بن حنفیه، که از وی خواسته بود در مکه اقامت کند، فرمود:
«خفت ان یغتالی یزید بن معاویه فاکون الذی تستباح به حرمة هذا البیت (23) ؛ ترسیدم که یزید بن معاویه خون مرا بریزد و به وسیله من حرمت خانه خدا از بین برود.»

ب) پاسخ امام حسین علیه السلام به دشمنان امام حسین علیه السلام به مروان بن حکم و عبدالله بن عمر و عمرو بن سعید - که یا از دشمنان بوده و یا برای تثبیت موقعیت یزید بن معاویه تلاش می کردند - در برابر پیشنهاد بیعت و یا صلح، به مروان فرمود: «انالله و انا الیه راجعون؛ اینک باید فاتحه اسلام را خواند که مسلمانان به فرمانروایی همانند یزید گرفتار شده اند .

سپس رو به مروان کرد و فرمود: وای بر تو! به من دستور بیعت با یزید را صادر می کنی در حالی که او فردی فاسق است . عجب ناپخته سخن می گویی! ای کسی که لغزش های بزرگی داشته و داری! من هرگز تو را بر این ملامت نمی کنم؛ چرا که تو آن ملعونی هستی که پیامبر، روزی که در صلب پدرت ابوالعاص بودی، لعنتت کرده است . هر

که پیامبر او را لعنت کند، نمی تواند غیر از این باشد و باید مردم را به سوی بیعت با یزید فراخواند .

آنگاه فرمود: از من دور شو ای دشمن خدا! ما اهل بیت رسول خدا هستیم و حق در میان ما است و زبان ما با حق گشوده می شود . آری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: «خلافت برای خاندان ابوسفیان و برآزادشدگان و فرزندان آنان حرام است . و اگر روزی معاویه را در بالای منبر دیدید، او را بکشید .» به خدا سوگند! مردم مدینه او را در منبر دیدند ولی به فرمان پیامبر عمل نکردند و اینک خداوند آنان را به فرزندش یزید گرفتار ساخت . . . (24)

و در پاسخ عبدالله بن عمر فرمود:

«انا ابایع یزید و ادخل فی صلحه و قد قال النبی فیه و فی ابیه؛ من با یزید بیعت کرده و در صلح او وارد شوم در حالی که پیامبر در باره او و پدرش آن گونه سخن گفت . . . ؟!»

وقتی عبدالله بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و از امام خواست که به مدینه برگردد، حضرت فرمود:

«اف لهذا الکلام ابدا ما دامت السموات و الارض اسالک یا عبدالله انا عندک علی خطاء من امري؟ فان کنت علی خطاء ردنی فانا اخضع و اسمع و اطیع (25) ؛ اف باد براین سخن تا آسمان ها وزمین برقرار است . ای عبدالله! از تو می پرسم، فکر می کنی من نزد تو در این کار بر خطا هستم؟ اگر چنین است، مرا برگردان که در این صورت آرام گرفته و سختی را گوش کرده و اطاعت خواهم کرد .»

و در پاسخ دیگری به عبدالله بن عمر فرمود: ای اباعبدالرحمن! مگر نمی دانی که دنیا آن چنان حقیر و پست است که سربریده یحیی بن زکریا به عنوان هدیه و ارمغان به فرد ناپاک و زناکاری از بنی اسرائیل فرستاده می شود . عبدالله! مگر نمی دانی که بنی اسرائیل در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل رساندند، سپس به خرید و فروش و کارهای روزانه خویش مشغول شدند که گویا کوچک ترین جنایتی مرتکب نشده اند و خداوند به آنان مدتی مهلت داد ولی سرانجام به سزای اعمالشان رسانید، و انتقام خدای قادر منتقم، آنها را به شدیدترین وجهی فراگرفت . آنگاه فرمود: یا اباعبدالرحمن! از خدا بترس و از نصرت و یاری ما دست بردار . . . (26)

در پاسخ نامه عمرو بن سعید که امام را از دو دستگی و اختلاف برحذر داشته بود، فرمود:

کسی که به سوی خدا و رسولش دعوت نموده و عمل صالح انجام دهد و تسلیم اوامر حق گردد، هرگز راه مخالفت با خدا و پیامبر نیپیموده است . بدان که امان خداوند، بهترین امان ها است و کسی که در دین ترس از خدا نداشته باشد، در آخرت از امان او برخوردار نخواهد بود . از پیشگاه خداوند درخواست توفیق خوف و خشیت در این دنیا داریم تا در آخرت مشمول امانش گردیم . . . (27)

امام در پاسخ فرستادگان عمرو بن سعید، این آیه را تلاوت کرده و فرمود: «لی عملی و لکم عملکم انتم بریئون مما اعمل و انا بریئی مما تعملون» (28) ؛ عمل من برای من و عمل شما برای شماست . شما از آنچه من انجام می دهم، بیزارید و من از آنچه شما انجام می دهید، بیزارم .

و بدین وسیله، موقعیت خود و آنها را از گفته خداوند بیان فرمود . (29)

پاسخ به بی طرفان و در پاسخ افراد بی طرف می فرمود: با خدا مشورت خواهم کرد و پس از آن ببینم چه می شود؟ (30) و یا می فرمود: فعلا تصمیم بنده و یا این که می فرمود: از کوفیان به اندازه یک بارشتر به من نامه رسیده است . (32) و همچنین می فرمود: پیامبر را در خواب دیدم و از من خواسته است که به عراق بروم . (33) افزون براین که، امام برخی از هواداران بنی امیه را قابل و لایق جواب نمی دانست، همچنان که از ابو واقد لیثی

روی برگرداند (34)؛ چرا که او بر تاج و تخت و پادشاهی بنی امیه بیشتر ترسان بود تا سلامتی امام .
به امید آن که خوانندگان محترم با دقت در پاسخ های امام حسین علیه السلام، شرایط دشوار آن روز و عظمت
قیام امام حسین علیه السلام را بهتر و بیشتر بشناسند . ان شاءالله

پی نوشت ها :

- 1 . ارشاد، مفید، ص 200 .
- 2 . الفتوح، ج 5، ص 16؛ با امام حسین در محضر قرآن، ص 45 .
- 3 . فرهنگ جامع سخنان امام حسین، ص 344؛ تاریخ طبری، ج 3، ص 297 .
- 4 . همان؛ تاریخ ابن عساکر، ص 201 .
- 5 . فرهنگ جامع سخنان امام حسین، ص 238 .
- 6 . مقتل الحسین، مقرر، ص 167 .
- 7 . فرهنگ جامع سخنان امام حسین، ص 340 .
- 8 . مقتل الحسین، ص 152 .
- 9 . تاریخ طبری، ج 3، ص 297؛ حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 25 .
- 10 . العقد الفرید، ج 1، ص 120 .
- 11 . وقایع الطريق من مكة الى كربلا، ص 36؛ با امام حسین در محضر قرآن، ص 60 .
- 12 . تاریخ ابن عساکر، ص 203 .
- 13 . همان، ص 204 .
- 14 . سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص 71 .
- 15 . همان، ص 75 .
- 16 . تاریخ دمشق، (زندگی امام حسین (ع))، ص 201 .
- 17 . سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص 29 .
- 18 . حیاة الامام الحسین، ج 2، ص 263؛ سخنان حسین بن علی . . . ، ص 32 .
- 19 . سخنان حسین بن علی . . . ، ص 95 .
- 20 . با امام حسین در محضر قرآن، ص 55 .
- 21 . الامام الحسین فی مكة المكرمة، ص 218 .
- 22 . سخنان حسین بن علی . . . ، ص 75 .
- 23 . منتهی الآمال، ج 1، ص 321 .
- 24 . با امام حسین در محضر قرآن، ص 46، به نقل از الفتوح، ج 5، ص 16 .
- 25 . تاریخ طبری، ج 3، ص 297 .
- 26 . سخنان حسین بن علی . . . ، ص 45 .
- 27 . همان، ص 95 .
- 28 . یونس/41 .

- 29 . با امام حسين در محضر قرآن، ص 60 .
- 30 . حياة الامام الحسين، ج 3، ص 24 .
- 31 . همان، ص 28 .
- 32 . عقداالفريد، ج 1، ص 125 .
- 33 . حياة الامام الحسين، ج 3، ص 32 .
- 34 . همان، ص 36 .